



کودکان کی
پاسد

قصہ کی ہفت کاراغن

احمد شاملو

با تصویرسازی ضیاءالذین جاوید

به زنش رو کرد و گفت:
«می شنوی تو رو به خدا؟
دارن این هفت تا پسر
یه نخود شرم و حیا؟
می بینی تو رو به خدا؟
به جایی که جون فدا کنن، دس زیر بال ما کنن،
مٹ یه دسته کلاغ
به هم افتادهن و غار غار می کنن.
مثلاً لعنتیا کار می کنن!»
آن وقت از پنجره به بیرون خم شد و از ته دل فریاد زد:
«عاق تون کردم که عاق شین
هفت تا سیاکلاغ شین!»

